جلسه 168- 1410

**شنبه - 16/11/95**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به استصحاب تعلیقی بود.

تعارض استصحاب تعلیقی با استصحاب تنجیزی

بحث به اینجا رسید که گفته شد برفرض استصحاب حکم تعلیقی مقتضی جریان داشته باشد و لکن دائما مبتلا به معارض هست، مثلا در مورد همین العنب یحرم اذا غلی که ما استصحاب کردیم این حکم تعلیقی را نسبت به زبیب، ولی این استصحاب حکم تعلیقی معارض هست با استصحاب بقاء حلیت قبل از غلیان در مورد این زبیب، ما احتمال می دهیم حلیت زبیب حلیت مطلقه باشد نه حلیت مغیاة به غلیان. و لذا بعد از غلیان زبیب احتمال بقاء حلیت زبیب را که قبل از غلیان یقین به حدوث آن داشتیم ما احتمال بقاء آن را می دهیم، استصحاب بقاء حلیت با استصحاب بقاء حرمت معلقه علی الغلیان تعارض دارند. از یک طرف ما استصحاب می کنیم که هنوز هم زبیب حکمش این است که یحرم اذا غلی، از طرف دیگر استصحاب می کنیم که قبل از غلیان حلیت فعلیه داشت، پس این حالت حلیت فعلیه قبل از غلیان بعد از غلیان هم باقی است، و این منشأ تعارض می شود بین استصحاب حرمت تعلیقیه با استصحاب حلیت فعلیه قبل الغلیان، بعد رجوع می کنیم به اصالة الحل.

برخی مثل مرحوم آقای حکیم[[1]](#footnote-1) و آقای سیستانی[[2]](#footnote-2) اشکال معارضه را پذیرفته اند، ولکن برخی از بزرگان برای حل این معارضه دو جواب را مطرح کرده اند:

مرحوم آقای خوئی: استصحاب حلیت، استصحاب کلی قسم ثالث است

جواب اول: جواب است که صاحب کفایه فرموده[[3]](#footnote-3) و مرحوم آقای خوئی[[4]](#footnote-4) هم پذیرفته است، حاصل این جواب این است که گفته اند که استصحاب حلیت در اینجا شبیه استصحاب کلی قسم ثالث هست، چرا؟ برای اینکه ما یک فرد از حلیت داشتیم در آن حالی که این زبیب عنب بود، آن فرد از حلیت حلیتِ مغیاة به غلیان بود، و این فرد یقینا زائل شده است، شک داریم در حدوث فرد جدید از حلیت برای زبیب که حلیت مطلقه باشد که با غلیان هم زائل نشود، اصل عدم حدوث فرد جدید از حلیت است.

این تعبیری است که در مصباح الاصول مطرح کرده اند، و فرموده اند شبیه این می ماند که ما می دانستیم شخص محدث به حدث اصغر است، بعد بلل مشتبهی از او خارج شد مردد بین بول و منی، پس از آن رفت وضوء گرفت. خب یک حدث اصغری بود که یقینا مرتفع شد، شک داریم در حدوث فرد دیگر از حدث که حدث اکبر باشد که با وضوء مرتفع نمی شود. استصحاب می گوید فرد جدیدی از حدث به وجود نیامد، استصحاب جامع حدث استصحاب کلی قسم ثالث خواهد بود.

مرحوم آخوند: تنافی بین حلیت معلقه وحرمت معلقه نیست

صاحب کفایه این تعبیر را نکرده که این استصحاب جامع حلیت استصحاب کلی قسم ثالث است، ولو مرحوم آقای خوئی در توضیح کلام صاحب کفایه این مطلب را بیان کرد، ولی خود صاحب کفایه به این مطلب تصریح نمی کند، صرفا اینطور می گوید که زمانی که این زبیب عنب بود هم حلیت مغیاة به غلیان داشت و هم حرمت معلقه علی الغلیان. آنوقت یقین داشتیم به دو حکم، یک حکم این بود که هذا العنب حلالٌ ما لم یغلِ، حکم دوم این بود که هذا العنب یحرم اذا غلی، و هیچ تضادی بین این دو حکم که معلوم بالوجدان بودند ما احساس نمی کردیم، حالا می خواهیم این دو حکم را استصحاب کنیم در مورد زبیب، دو حکمی که معلوم بالوجدان بود در مورد عنب تنافی و تضادی بینشان نبود، حال چطور بین استصحاب این دو حکم تنافی هست؟

سؤال وجواب: طبق بیان صاحب کفایه شما استصحاب می کنید حلیتی را که سابقه اش این بود که حلیت مغیاة به غلیان بود، تنافی ندارد با استصحاب حرمت معلقه بر غلیان، وقتی استصحاب آمد غایت حلیت آمده است حلیت از بین رفته است و شرط حرمت محقق شده است و حرمت به دنبال تحقق شرطش فعلی شده است، فأین التنافی؟ این بیان صاحب کفایه است.

اقول: به نظر ما این جواب چه به تقریب صاحب کفایه و چه به تقریب آقای خوئی درست نیست، والوجه فی ذلک:

اولا: جریان حلیت ثابته مردد بین مغیاة وغیر مغیاة به نحو استصحاب کلی قسم ثانی

اولا: ما اشاره می کنیم به حلیت ثابته برای زبیب قبل از غلیان، این حلیت مردد است مشکوک است که حلیت مطلقه است اگر زبیبِ مغلی حرام نشود، و یا حلیت مغیاة به غلیان است اگر زبیب مغلی حرام بشود. ما احتمال بقاء این حلیت ثابته برای زبیب قبل الغلیان را می دهیم، احراز نکردیم که این حلیت مغیاة است.

عدم اثبات مغیی بودن حلیت با استصحاب حلیت مغیاة

استصحاب بقاء حلیتِ مغیاة به غلیان که بگوئیم زمانی که این زبیب عنب بود حلیت مغیاة به غلیان داشت پس وقتی که زبیب شد باز حلیت مغیاة به غلیان داشته است که به نحو مفاد کان تامه این استصحاب را جاری کنیم، این ثابت نمی کند اتصاف این حلیت متیقنه قبل غلیان الزبیب را به اینکه این حلیت ثابته قبل از غلیان زبیب حلیت مغیاة است، این اصل مثبت است. اینکه استصحاب کان تامه بکنیم بگوئیم قبلا حلیت مغیاة به غلیان ثابت بود در مورد این زبیب آنوقت که عنب بود، بعد از زبیب شدن هم حلیت مغیاة به غلیان ثابت بود برای این زبیب، پس این حلیت متیقنه در زبیب قبل از غلیانش متصف بود بأنها حلیةٌ مغیاة بالغلیان، این اصل مثبت است. مثل این می ماند که ما استصحاب کنیم که آب کر در حوض دیروز بود امروز هم موجود است، پس این آبی که امروز می بینیم که شاید غیر از آب دیروز باشد، پس این آب امروز کر است، چه طور آنجا می گوئید این اصل مثبت است، اینجا هم این اصل اصل مثبت است.

و این استصحاب کلی قسم ثالث نیست، استصحاب کلی قسم ثانی است. ما این فرد از حلیت را که قبل از غلیان زبیب برای زبیب ثابت است، این فرد از حلیت را بشخصه احتمال می دهیم باقی باشد، بله این فرد مردد است که هل هی حلیةٌ مغیاة بالغلیان أم حلیة مطلقة؟ اگر حلیة مغیاة به غلیان باشد غلیان آن را از بین می برد، و اگر حلیت مطلقه باشد غلیان او را از بین نمی برد، یک فرد از حلیت برای زبیب قبل از غلیان ثابت بود و همین فرد محتمل البقاء است[[5]](#footnote-5).

دقیقا مثل این می ماند که شما می دانستید روز چهارشنبه زید در خانه است، اما روز پنجشنبه یک انسانی در خانه بود مردد بین زید و عمرو، روز جمعه می گوئید اگر آن انسان روز پنجشنبه زید بوده فقد خرج من الدار یقینا، اگر عمرو بوده محتمل البقاء است، آیا صحیح است کسی به شما بگوید که استصحاب می کنیم بقاء زید را فی الدار از روز چهارشنبه ثابت می شود که آن انسانی که روز پنجشنبه در خانه بود زید بود که خرج یقینا؟ این اصل مثبت است، استصحاب کان تامه بکنیم که زید کان موجود فی الدار یوم الاربعاء فلایزال موجودا یوم الخمیس ثابت نمی کند که آن انسان معلوم بالاجمال یوم الخمیس زید بود. استصحاب مفاد کان تامه هر کجا بخواهد مفاد کان ناقصه را اثبات کند اصل مثبت است[[6]](#footnote-6).

مثال دیگری بزنم: یک جسمی بود قبلا روز چهارشنبه سیاهی ضعیف داشت، بعد روز پنجشنبه شک کردیم که آیا سیاهی اش تبدیل شد به سیاهی شدید یا همینطور سیاهی ضعیف مانده است؟ روز جمعه یک موادی زدیم که سیاهی خفیف را از بین می برد، آیا احتمال بقاء سیاهی روز پنجشنبۀ این جسم را نمی دهیم؟ قطعا می دهیم، احتمال می دهیم روز پنجشنبه سیاهی این جسم شدید شده بود، استصحاب می کنیم امروز که جمعه است می گوئیم اگر این سیاهی اش ضعیف بود فقد ارتفع یقینا اگر شدید بود باق یقینا. استصحاب می کنیم بقاء سواد این جسم را که متیقن است یوم الخمیس، ولو روز چهارشنبه سیاهی خفیف داشت و اگر آن سیاهی خفیف در روز پنجشنبه هم باقی بود فقد ارتفع یقینا، اما استصحاب بقاء سواد ضعیف ثابت نمی کند که سیاهی روز پنجشنبه سیاهی ضعیف بود الا به نحو اصل مثبت.

استصحاب حلیت مغیاة به نحو مفاد کان ناقصه

ان قلت: چرا شما استصحاب به نحو مفاد کان ناقصه جاری نمی کنید؟ شما دارید استصحاب می کنید در همین مثال زبیب می گوئید استصحاب می کنیم بقاء حلیت مغیاة به غلیان را، می گوئید زمانی که زبیب عنب بود حلیت مغیاة به غلیان داشت استصحاب می کنید کان تامه را که بعد از اینکه زبیب شد هنوز هم حلیت مغیاة به غلیان دارد به نحو مفاد کان تامه، حلیت مغیاة به غلیان در مورد زبیب موجود است، بعد اشکال می کنید می گوئید این اصل مثبت است ثابت نمی کند که هذه الحلیة الثابتة للزبیب قبل غلیانه حلیة مغیاة. خب استصحاب به نحو مفاد کان ناقصه بکنید، بیائید بگوئید این حلیت قبلا مغیاة بود، همین حلیت ثابته برای زبیب قبل از غلیان، بگوئید هذه الحلیة کانت مغیاة بالغلیان حال العنبیة، در حالی که عنب بود این حلیت مغیاة به غلیان بود، حلیتی بود که غایتش غلیان بود و با غلیان رفع می شد، خب استصحاب کنید به نحو مفاد کان ناقصه، چرا استصحاب به نحو مفاد کان تامه جاری می کنید؟

استاد: اولا حالت سابقه ندارد، شاید حلیت موجوده حلیت مطلقه باشد

قلت: می گوئیم استصحاب به نحو مفاد کان ناقصه حالت سابقه ندارد[[7]](#footnote-7)، شما اشاره می کنید به این حلیت ثابته برای زبیب قبل از غلیان، آیا می توانید بگوئید هذه الحلیة کانت مغیاة بالغلیان؟ از کجا؟ شاید این فرد جدیدی است از حلیت غیر از حلیتی که برای عنب بود. چطور ما بگوئیم این حلیت یک زمانی مغیاة به غلیان بود؟ در حالی که شاید این فرد جدیدی است از حلیت غیر از آن فرد سابق که حلیت مغیاة به غلیان بود.

ثانیا: استصحاب کان ناقصه حلیت مغیاة مثبت رفع حلیت بعد الغلیان نیست

وانگهی این استصحاب شما ولو به نحو مفاد کان ناقصه جاری بشود این ثابت نمی کند که بعد الغلیان این حلیت زبیب رفع شده است. مثال همان سواد خفیف را در نظر بگیرید، در سیاهی ضعیف در یک جسم برفرض استصحاب بکنید بگوئید روز چهارشنبه که این جسم سیاه بود سیاهی اش ضعیف بود استصحاب می کنیم روز پنجشنبه هم سیاهی اش ضعیف بوده است، اما آیا پس با آن رنگ پاک کن که سیاهی ضعیف را از بین می برد سیاهی اش از بین رفته است؟ این اصل مثبت است. شما استصحاب بکنید بگوئید هذه الحلیة کانت مغیاة بالغلیان پس با غلیان این حلیت از بین رفته است، شبهه اصل مثبت را همینجا هم مطرح می کنند می گویند خب همین اصل مثبت است، چون استصحاب بقاء حلیت از طرف دیگر جاری است، شما از یک طرف استصحاب بکنید بگوئید هذه الحلیة کانت مغیاة بالغلیان والان کما کان، این معارضه می کند با استصحاب بقاء ذات این حلیت بعد الغلیان، شبهه معارضه را که شما حل نکردید.

واما آنچه را که مرحوم آقای خوئی فرمود واقعا از عجائب است، آقا! در مثال حدث اصغر که اصل موضوعی داریم، خود شما به ما یاد دادید فرمودید هذا قام من النوم بالوجدان، آن کسی که از خواب بیدار شد بعد بلل مشتبهی از او خارج شد، می گوئید هذا قام من النوم بالوجدان و لیس بجنب بالاستصحاب، و این اصل موضوعی است برای اینکه بگوئیم وضوء رافع حدث اوست. این چه ربطی دارد به مقام؟ مگر در بحث زبیب ما اصل موضوعی داریم تا بخواهد اصل موضوعی اثبات کند ارتفاع حلیت قبل الغلیان را؟ ما اصل موضوعی نداریم، استصحاب العنب یحرم اذا غلی که اصل موضوعی نیست اصل حکمی است، خب استصحاب حلیت هم اصل حکمی است. و لذا این جواب صاحب کفایه که آقای خوئی هم توضیح داده درست نیست. هذا اولا.

سؤال وجواب: استصحاب به نحو مفاد کان ناقصه اولا جاری نیست چون محرز نیست که این فرد از حلیت مغیاة بوده است، شاید این فرد از حلیت غیر از آن فرد از حلیت است که در حال عنبیت ثابت بود، شاید آن فرد از حلیت حال عنبیت حلیت مغیاة بود و این حلیت در حال زبیبیت قبل از غلیان حلیت مطلقه بوده است، شاید فرد جدیدی است از حلیت، خود آقای خوئی اعتراف کرده که شاید فرد جدید باشد. خب وقتی احتمال می دهید فرد جدید باشد چطور می خواهید بگوئید این فرد سابقه اش این بود که مغیاة به غلیان بود.

علاوه بر این برفرض حالت سابقه اش غلیان باشد استصحاب بگوید هذه الحلیة کانت مغیاة بالغلیان، خب این از طرف دیگر استصحاب بقاء ذات حلیت هم جاری است، ذات حلیت قبل از غلیانِ زبیب قطعا بود به حضرت عباس بود. ... مستشکل می گوید باید اصل موضوعی جاری کنیم تا بخواهد احد الاصلین بر اصل دیگری جاری بشود. و لااقل مشکل اساسی این استصحاب مفاد کان ناقصه این است که معلوم نیست که این فرد همان فرد سابق باشد.

اشکال دوم به آقای خوئی وآخوند: معارض استصحاب عدم حرمت است

ثانیا: آقا شما چرا معارض استصحاب حرمت تعلیقیه را حلیت قرار دادید؟ می گوئید آنی که معارض است با استصحاب حرمت معلقه بر غلیان استصحاب حلیت است، بعد آمدید جواب دادید گفتید که این حلیت سابقا مغیاة به غلیان بوده، و بین حرمت معلقه بر غلیان و حلیت مغیاة به غلیان یعنی بین اینکه شارع بگوید هذا حلال ما لم یغل و بین اینکه بگوید هذا حرام اذا غلی، بین اینها تنافی نیست.

آقا چرا معارض استصحاب تعلیقی را یعنی استصحاب حرمت معلقه بر غلیان را عدم الحرمة الفعلیة قرار نمی دهید؟ چه اصراری دارید که معارض استصحاب حرمت تعلیقیه بشود استصحاب حلیت تا بعد بتوانید بعدا اشکال کنید؟ خب بیائید معارضش را استصحاب عدم الحرمة الفعلیه قرار بدهید، استصحاب بقاء حرمت تعلیقیه بر غلیان معارضش استصحاب عدم حرمت فعلیه قبل الغلیان است. دیگر در استصحاب عدم الحرمة که نمی توانید بگوئید این عدم الحرمة استصحابش جاری نیست، خب آن عدم الحرمه ای که من یقین دارم قبل از غلیان زبیب شخص آن عدم الحرمۀ قبل از غلیان زبیب محتمل البقاء است، اصلا استصحاب فرد جاری می کنیم، می گوئیم این عدم حرمت که قبل از غلیان زبیب مسلم ثابت بود برای این زبیب، زبیب قبل از غلیان مسلم حرام فعلی نبود، استصحاب می کنیم بعد از غلیان هم حرام فعلی نشد. دیگر این را که نمی توانید بگوئید که ما یقین داریم که این عدم حرمت یک زمانی یک زمانی مغیی بود، این فرد از عدم حرمت کی مغیاة بود؟ استصحاب می کنیم که این فرد از عدم حرمت که قبل از غلیان زبیب بود بعد از غلیان هم باقی است. ولذا این جواب صاحب کفایه قابل قبول نیست.

سؤال وجواب: بحث در اشکال صاحب کفایه است که این جواب درست است یا درست نیست، بحث در این جواب است که آیا استصحاب حلیت جاری است یا جاری نیست؟ صاجب کفایه می گوید اصلا استصحاب حلیت جاری نیست، چون استصحاب حلیت یعنی اسصحاب حلیت مغیاة به غلیان. استصحاب حلیت مغیاة به غلیان با غلیان از بین می رود. ما می گوئیم نخیر، استصحاب حلیت یعنی استصحاب ذات حلیت که قبل از غلیان زبیب متیقن الحدوث است و مشکوک البقاء است. استصحاب عدم حرمت فعلیه که قبل از غلیان زبیب متیقن است.

سؤال وجواب: عدم مجعول شرعی نیست تا بگوئید که این عدم مغیی بود شرعا. آنی که مجعول شرعی است حلیت است، ما قبول داریم حلیت می تواند به معنای انشاء رخصت مجعول شرعی باشد. ولو برخی منکرند:

مرحوم آقای خوئی منکر بود جعل حلیت را، می گفت حلیت یعنی عدم الحرمة.

یا آقای سیستانی معتقدند که حلیت مجعول شرعی نیست، مگر در مواردی که قبلا یک شیئی حرام بود یا توهم حرمت داشت شارع می گوید احل الله، یعنی رفع عنه عقدة الحظر، ولی در شرائطی که یک شیئی سابقه حرمت یا سابقه توهم حرمت ندارد حلیت یعنی عدم حرمت[[8]](#footnote-8).

ما می گوئیم نه، حلیت قابل جعل است انشاء حلیت، و لکن لزومی ندارد که ما روی حلیت مجعوله تکیه کنیم که می تواند شرعا مغیی باشد به غلیان. ما می رویم سراغ عدم الحرمة، عدم امر تکوینی است، عدم مجعول شرعی نیست تا بگوئیم مغیی است شرعا به غلیان.

جواب دوم از معارضه، مرحوم شیخ: استصحاب تعلیقی حاکم بر استصحاب تنجیزی

جواب دوم: ما عن شیخ الاعظم قدس سره: ایشان فرموده استصحاب تعلیقی عرفا بر استصحاب تنجیزیِ حلیت قبل الغلیان حاکم است، چرا؟ ایشان فرموده چون منشأ شک در بقاء حلیت زبیب بعد الغلیان چیست؟ چرا ما شک داریم در بقاء حلیت زبیب بعد الغلیان؟ چون شک داریم که آن حکم تعلیقی یحرم اذا غلی ثابت است برای زبیب یا ثابت نیست، منشأ شک در بقاء و ارتفاع حلیت قبل غلیان الزبیب شک در بقاء حرمت تعلیقیه بر غلیان است. خب وقتی اصل در منشأ شک جاری شد، اصل گفت عنب زبیب هم که بشود همان یحرم اذا غلی را دارد حکم تعلیقی را دارد، اصل جاری در منشأ شک این حاکم است بر اصل جاری در مسبب آن.

آقای خوئی: دو شک در رتبه واحده هستند

مرحوم آقا خوئی فرموده: یا جواب اول را که صاحب کفایه گفت و ما توضیح دادیم بپذیرید فهو، والا ما جواب دوم را ابطال می کنیم به دو بیان:

بیان اول: ایشان فرموده است که ما شک سببی و مسببی در اینجا نداریم، ما دو شک داریم در رتبه واحده، شک داریم که آیا این زبیب بعد غلیانه حلال است، و شک داریم که این زبیب بعد غلیانه حرام است. استصحاب حلیت به لحاظ آن شک در بقاء حلیت جاری شد، و استصحاب بقاء حرمت معلقه به لحاظ شک در بقاء حرمت معلقه جاری شد. دو تا شک داریم، یکی شک در بقاء حلیت فعلیه زبیب قبل الغلیان، که مجرای استصحاب بقاء حلیت است، یکی هم شک در بقاء حرمت تعلیقیه بر غلیان، که منشأ استصحاب بقاء حرمت تعلیقیه است، و چون این دو استصحاب قابل جمع نیست و با هم تناقض دارند نتیجه اش تساقط است، اصل سببی و مسببی ما نداریم، بلکه دو شک داریم در رتبه واحده.

ثانیا: تسبب شرعی نیست

بیان دوم: برفرض شک سببی و مسببی درست بکنید، مگر هر شک سببی اصل جاری در او مقدم است؟ باید ببینیم تسبب شرعی است یا شرعی نیست. و الا اگر تسبب عقلی باشد، من شک دارم در بقاء حرارت برای اینکه شک دارم که آیا نفت ریختم در این چراغ یا نفت نریختم، استصحاب کنم که نفت جدید در این چراغ نریختم، پس حرارت باقی نیست، خوب این اشکالش این است که تسبب شرعی نیست بلکه تسبب عقلی است، استصحاب اینکه در این چراغ نفت جدید نریختند این اصل جاری در سبب تکوینی است، اینکه حاکم نیست بر استصحاب بقاء حرارت.

اینجا هم همین است، مگر رابطه بین حرمت تعلیقیه و حلیت رابطه موضوع و حکم است؟ رابطه موضوع و حکم نیست تا ترتب بین اینها شرعی باشد. فوقش ترتب عقلی است و ترتب عقلی موجب رفع تعارض نیست.

استاد: لزوم توجه به نکته تقدم اصل موضوعی بر اصل حکمی

اقول: به نظر ما جواب شیخ اعظم که جواب دوم است متین است، و هیچ کدام از این دو اشکال آقای خوئی وارد نیست، ما یک کلمه عرض کنیم توضیحش انشاء الله جلسه آینده:

نکته تقدم اصل موضوعی بر اصل حکمی را باید کشف کنیم، بعد ببینیم آن نکته در اینجا می آید یا نمی آید؟

آقای خوئی نکته تقدم اصل موضوعی را بر اصل حکمی این می داند که می گوید: وقتی اصل موضوعی جاری شد شما عالم می شوید به حکم، مثلا استصحاب طهارت آب که جاری شد عالم می شوید تعبدا به طهارت آب، عالم می شوید تعبدا به آثار شرعیه طهارت آب، که یکی از آن آثار شرعیه این است که این لباس متنجس را که با این آب شستید نجاستش برطرف شده پاک شده است، آقای خوئی اینطور توجیه می کند، می گوید پس وقتی شما عالم شدید به طهارت ماء و اثر شرعی طهارت ماء که طهارت ثوب است، پس دیگر شک ندارید در طهارت و نجاست ثوب، عالمید تعبدا به طهارت ثوب، و دیگر ارکان استصحاب نجاست ثوب جاری نیست.

اقول: ما اشکال کردیم، گفتیم آقا! اگر قاعده طهارت جاری بشود در آب چه می گوئید؟ آیا او دیگر مقدم نیست چون قاعده طهارت تعبد به علم نیست؟ استصحاب طهارت تعبد به علم است به نظر شما اما قاعده طهارت که تعبد به علم نیست. اما همه قبول دارند که قاعده طهارت در آب بر استصحاب نجاست ثوب مقدم است، چون اصل در سبب است و اصل مثبت هم نیست برای اثبات طهارت ثوب. آن نقض مقدّر شما به آن مثال حرارت و ریختن نفت در چراغ وارد نیست، چون آنجاها استصحاب عدم ریختن نفت در چراغ بخواهد اثبات کند ارتفاع حرارت را اصل مثبت است. شرط تقدم اصل سببی بر اصل مسببی این است که اصل مثبت نباشد، و این شرط در استصحاب تعلیقی محقق است، استصحاب حرمت تعلیقیه برای اثبات حرمت فعلیه اصل مثبت نیست، ولذا اصل سببی ای است که اصل مثبت نیست و باید جاری بشود.

انشاء الله فردا بیشتر توضیح می دهیم و بقیه مطالب را عرض می کنیم، والحمد لله رب العالمین.

1. - مستمسک العروة الوثقی ج1ص419 [↑](#footnote-ref-1)
2. - تقریر الاستصحاب (سید مهری) ج3ص29 [↑](#footnote-ref-2)
3. - کفایة الاصول ص512 [↑](#footnote-ref-3)
4. - مصباح الاصول ج3ص142 [↑](#footnote-ref-4)
5. - بلکه احتمال تغایر حلیت مطلقه با حلیت مغیاة در جریان استصحاب کلی قسم ثانی کافی است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - توضیح: در مورد استصحاب حلیت مغیاة دو اشکال از آقای خوئی مطرح شد یکی این که استصحاب کلی قسم ثالث است، زیرا حلیت مغیاة که متیقن است وشک در تحقق حلیت مطلقه داریم، پس استصحاب حلیت استصحاب کلی قسم ثالث خواهد بود، واشکال دوم این است که استصحاب فرد قصیر معیّن حال کلی است همانطور که در مثال شخصی که محدث به حدث اصغر بود وبلل مشتبه از او خارج شد، استصحاب حدث اصغر مبین حال شخص است.

استاد در جواب از اشکال اول میفرماید این استصحاب کلی قسم ثالث نیست بلکه کلی ثانی است، ودر حقیقت استاد میفرماید بین حلیت مطلقه وحلیت مغیاة تضاد است، جمع این دو ممکن نيست، پس ما علم داریم یکی از این دو محقق بوده است، واستصحاب جامع این دو استصحاب کلی قسم ثانی است، بله اگر اجتماع حلیت مطلقه وحلیت مغیاة ممكن بود، کلام آقای خوئی صحیح است که حلیت مغیاة قدر متیقن است وحلیت مطلقه مشکوک است، ولی این فرض اشتباه است، زیرا حلیت شارع نمیتواند نسبت به غایت مهمل باشد، پس یا مغیاة است ویا مطلقه.

وبا این توضیح فرق مقام با مثال استصحاب در مورد احتمال تعدد مطلوب روشن میشود، که آقای خوئی در آنجا فرمود استصحاب کلی قسم ثانی است ولی استاد فرمود استصحاب کلی قسم ثالث است، زیرا نسبت بین مطلوب اول (مطلوبیت مطلق صلاة در وقت وخارج وقت) وبین مطلوب دوم (صلاة مقید به وقت) نسبت مطلق ومقید بود، وامکان جعل هر دو مطلوبیت وجود دارد،‌ پس صحیح است گفته شود (کما ذکره الاستاد) که مطلوبیت صلاة فی الوقت محرز است وشک در مطلوبیت مطلق صلات داریم، لذا استصحاب جامع این دو استصحاب کلی قسم ثالث است. ومطلب دیگر این که در مثال استصحاب جامع مطلوبیت اشکال استصحاب جامع بین ما یقبل التنجیز ومالایقبله بود، ولی این اشکال در بحث ما جاری نیست، زیرا مستصحب جامع بین دو حلیت است، ودر حلیت تنجیز راه ندارد.

 ودر جواب از اشکال دوم میفرماید تعین حال کلی با استصحاب فرد، اصل مثبت است، ودر مثال حدث اصغر، اصل موضوعی جاری است.

اقول: با توجه به ترتب اثر (ترخیص) بر صرف الوجود حلیت، استصحاب آن استصحاب کلی خواهد بود نه فرد مردد، ولذا به نظر میآید تعبیر به فرد مردد در درس اشتباه لفظی باشد، وهمانطور که در جزوه استاد تصریح میفرمایند استصحاب کلی است. [↑](#footnote-ref-6)
7. - این اشکال مبتنی بر تضاد (ولو احتمال تضاد) بین حلیت مطلقه ومغیاة است، که مبنای استاد در جریان استصحاب کلی قسم ثانی در مقام بود، ولی اگر مبنای آقای خوئی واستصحاب کلی قسم ثالث را بپذیریم، حلیت مغیاة یقینی است،‌ پس از جهت رکن یقین به حدوث مشکلی نیست. واشکال مثبتیت بنابر تضاد واضح است زیرا استصحاب عدم حلیت مطلقه مثبت ضد آن که حلیت مغیاة باشد نیست، مخصوصا اگر آن دو را ضدین لاثالث ندانیم، (یعنی عدم حلیت مغیاة با عدم حلیت مطلقه قابل جمع باشد) وبنا بر عدم تضاد که اشکال اوضح است زیرا تلازم واقعی بین عدم حلیت مطلقه وحلیت مغیاة نیست. [↑](#footnote-ref-7)
8. - تقریر استصحاب (سید مهری) ج3ص29 [↑](#footnote-ref-8)